

۹۰/۱۱/۱۱

• دریافت

۹۱/۹/۲۰

• تأیید

بررسی و نقد مضمون در تصویرهای شعری ابو القاسم شابی

دکتر نرگس انصاری*

چکیده

تصویر شعری، بخش جدایی ناپذیر هنر شعری است. شاعر با کمک تصویرگری تلاش می‌کند تا موضوعات را در قالبی محسوس و گویا به خواننده منتقل کند و احساسات و عواطفش را برای او روشن و شفاف بیان کند. بررسی تصاویر شعری هر شاعری نمایانگر هنر او در خلق و آفرینش مفاهیم جدید، نمایاندن امور معنوی و انتزاعی در پوششی نو و جاری کردن روح حیات در امور بی جان است. هر چه تصاویر هماهنگ‌تر، قوی‌تر و رساتر باشد، شعر نیز به تبع آن دارای انسجام و قدرت بیشتری خواهد بود.

شاعران رمانتیک، بیش از دیگر مکتب‌های ادبی در اشعار خود از تصویرهای شعری بهره گرفته اند، تصویر برجسته آن را در شعر شابی، یکی از نمایندگان جریان رمانتیک عربی، می‌یابیم. ناقدان، تصویرپردازی شعری را از دو جهت شکل و مضمون مورد نقد و بررسی قرار می‌دهند. اما مقاله حاضر تلاش دارد پس از مباحث مقدماتی از مفهوم تصویر و ویژگی آن در شعر معاصر عربی، تصویرهای شعری شابی را از نظر مضمون غالب تصویرهایش مورد بررسی قرار دهد تا بدین وسیله به دیدگاه شاعر در این خصوص دست یافته و نشان دهد شاعر چگونه با تصویرپردازی توانسته مفاهیم و احساسات خود را به خواننده خویش منتقل سازد.

بررسی اشعار شابی حاکی از آن است که موضوعاتی چون: مرگ، عشق، حزن و اندوه، جامعه، مردم و... در مضامین شعری وی نمود بارزی دارد و کاملاً متناسب با مکتب شعری اوست. از طرفی دیگر، یکی از نکات قابل توجه در بررسی تصویرپردازی شعری شابی نشان می‌دهد طبیعت و عناصر برگرفته از آن، عنصر مهم و اساسی در اغلب تصویرهای وی می‌باشد.

کلید واژه‌ها:

شعر عربی، شعر معاصر، تصویرشعری، مضمون، ابو القاسم شابی.

مقدمه

هر اثر ادبی، اعم از شعر و نثر از دو بخش ساختار لفظی و معنایی تشکیل شده است که اتحاد این دو، باعث زیبایی و ماندگاری اثر می‌گردد. از دیرباز، بحث‌های ناقدان پیرامون جدایی لفظ و معنی یا شکل و محتوی، خود بیانگر اهمیت این مسأله در طول مباحث ادبی است؛ بحث‌هایی که سرانجام به همراهی این دو جزء انجامید. تصویر را جزئی از شکل اثر می‌توان دانست. تصویر، القا کننده معنی است و معنی، چیزی جدا و منفک از تصویر نیست و گاه معنی و تصویر چنان با هم پیوند می‌خورند که جدا شدن این دو از یکدیگر غیر ممکن می‌شود. شاعر و نویسنده برای بیان مافی الضمیر خویش از ابزار و امکانات عدیده‌ای استفاده می‌کنند که مجموعه این امکانات، تصویری می‌سازد که القا کننده ذهن و ضمیر وی است. تصاویر معنای شعر را مؤثرتر جلوه می‌دهند.

از این رو، تصویر در شعر از جایگاه و اهمیت بسیاری برخوردار بوده و جزء جدایی ناپذیر شعر است که گاه از نظر شکل و ساختار مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ مثل: انواع تصویرهای بلاغی و رمزی و حسی و ... و یا از نظر محتوایی و معنایی بررسی می‌شود. در این پژوهش، ضمن مطرح کردن بحث پیشینه تصویر و ویژگی‌های آن در شعر معاصر عربی، به بررسی محتوایی تصاویر شعری یکی از شاعران رمانتیک عربی پرداخته ایم و نشان داده ایم شاعر ضمن اینکه بر کاربرد تصویر و دقت در آن تأکید نموده، خود نیز در به کار گیری تصاویر و استفاده از آن بسیار وسواس دارد و معنی و مفهوم شعر را در تصویری درخور ارائه کرده است. بیان مباحث مقدماتی، لازمه وارد شدن به بحث تطبیقی بوده و نگاهی اجمالی به ویژگی تصویری شعر معاصر نیز پیش زمینه‌ای به خواننده در مورد نوع تصویرهای شابی خواهد داد.

اگر چه شعر شابی از جنبه‌های مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است، اما پژوهشی که بررسی تصاویر شعری وی را با نگاه به مضامین آن مورد توجه قرار داده باشد، به دست نیامد.

مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی پس از استخراج تصویرهای شعری از دیوان، به دسته بندی آنها بر اساس موضوع تصویرها پرداخته و نوع نگاه شاعر به مضمون و به تصویر کشیدن آن را بررسی کرده است.

پیشینه تصویر

واژه تصویر (الصورة)، از دیر باز مورد توجه ناقدان و ادیبان و علمای بلاغت بوده است. چرا که دید شاعر نسبت به زندگی و واقعیت پیرامونش، همچنین امور مختلف مادی و معنوی از طریق صور شعری او روشن می شود. بخصوص در زبان عربی که «زبانی تصویری است». (الراغب، ۱۴۲۲: ۵۲) این واژه نیز همچون بسیاری از واژگان، از ابتدای ظهور خود در آثار و تألیفات، به یک مفهوم و معنا بکار نرفته، بلکه مسیری تکاملی را طی کرده است.

تصویر به معنای اصطلاحی امروز، واژه ای جدید است. با بررسی و مقایسه مفهوم تصویر، می توان گفت این واژه در نزد قدما « از مدلول لفظی و لغوی خود فراتر نرفته است ». (الصغیر، ۱۴۱۲: ص ۲۴) در واقع، مقصود پیشینیان از تصویر، به یک معنا، همان شکل و به معنای دیگر، همان تشبیه و استعاره و دیگر اشکال بیانی بوده است. به همین خاطر و در نتیجه اختلاف درک معنای تصویر است که هدف شاعران قدیم نیز از بکار گیری تصاویر، تفاوت عمده ای با شاعران بعد از خود داشته است. در نزد آنان، تصویر « وسیله ای برای تزیین و تحسین کلام بوده که بر آن عارض می شد. آنان تصویر را جزء جدایی ناپذیر بافت شعری نمی پنداشتند » (همان، ۲۰۰۰: ۳۱۷) در مفهوم قدیم، همچنین تصویر برای شرح و توضیح سخن به کار گرفته می شد. (عصفور، ۱۹۹۲: ۳۳۲) جاحظ، اولین کسی است که در قرن سوم هجری این واژه را به کار برد. او شعر را صیانت، نوعی از بافت و جنسی از تصویر تعریف نموده است. (الجاحظ، ۱۴۱۲: ۴۰۸/۱)

ارسطو نیز وقتی از محاکات سخن می گوید، واژه تصویر را استفاده می کند و ابن سینا تحت تأثیر نظریه ارسطو، تصویر شعری را نوعی محاکات پنداشته، می گوید: شاعر، چون یک مصور عمل می کند؛ چرا که هر دوی آنها دست به تقلید

می‌زنند. (ارسطو طاليس، ۱۹۷۳: ۱۹۶) او شاعر را همچون نقاشی می‌بیند که به تقلید از پیرامون خود پرداخته و آنچه را می‌بیند ترسیم می‌کند. اما آیا واقعاً یک تصویر شعری به یک تابلو نقاشی می‌ماند؟ آیا حرکت و نشاط و تکاپویی که در یک تصویر شعری و در دل واژگان جریان دارد را می‌توان در یک نقاشی حس کرد؟ باید گفت در این دیدگاه، تصویر بسیار سطحی در نظر گرفته می‌شود. این برداشت از تصویر، آن را محدود به بلاغت، بخصوص تشبیه می‌کند؛ همانطور که غنیمی هلال در اشاره به این مسأله می‌گوید: «در نزد کسانی که کتاب ارسطو را به عربی برگردانده‌اند، واژه محاکات را به معنی تشبیه و یا استعاره درک می‌کنیم.» (غنیمی هلال، لا تا: ۴۱) از دیگر ناقدانی که واژه تصویر را در آثار خود به کار برده‌اند، می‌توان به قدامه بن جعفر (لا تا: ۱۴) و ابو هلال عسکری (لا تا: ۱۴) اشاره نمود.

اما اولین کسی که معنا و مفهوم اصطلاحی به تصویر بخشید، کسی جز ناقد و بلاغی بزرگ، عبد القاهر جرجانی نبود. نگاه او به این مسأله نگاهی متفاوت بود. ناقدان پیش از وی تصویر را رنگی زیبا ساز از انواع بلاغت می‌دانستند و تزیین و تحسین کلام با انواع این تصویرهای بیانی، تمام همّت یک شاعر را شکل می‌داد. آنان تصویر را از معنا جدا می‌کردند. شاید علت این امر بدین مسأله بر می‌گشت که «ناقدان قدیم تنها به زاویه دید مخاطب توجه داشتند و متوجه نبودند که اصل در شعر قبل از مخاطب، آفریننده آن است. قصیده قبل از آن که امری را برای مخاطب محقق سازد، در ابتدا شبیه آن را برای آفریننده و خالق اثر محقق می‌سازد. بنابراین، اگر وظیفه تصویر را از زاویه دید خالق اثر مورد توجه قرار دهیم، اشتباه تصور گذشته روشن خواهد شد.» (عصفور، ۱۹۹۲: ۳۸۳) اما مقصود عبد القاهر از تصویر، سیاق و نظام کلام بود، نه تصاویر جزئی و بلاغی. از نظر وی استعاره و تشبیه، تنها تصاویری جزئی در دل تصویر کلی اثر هستند که ارزش خود را در سیاق کلام به دست می‌آورند و ترتیب خاص کلمات در کنار یکدیگر، تصویر را به وجود می‌آورد و هرگونه تغییر در نظم واژگان، موجب تغییر تصویر نیز می‌شود. (جرجانی، ۱۴۲۰: ۳۶۹)

به تدریج مفهوم قدیم که در چارچوب بلاغت محدود مانده بود، از حدود خود فراتر رفت. به گونه ای که دیگر لازم نبود تنها عبارتهای مجازی را نوعی تصویر به حساب آورد، بلکه گاه عبارات حقیقی، خود، یک تصویر شعری به شمار می‌آمد و معنایی بیش از ظاهر خود را به ذهن متبادر می‌کرد. البته همه ناقدان معاصر، روش جدید را در پیش نگرفتند، بلکه خود به دو گروه تقسیم شدند: «گروهی که نتوانستند در برابر نظریات نوایی چون جرجانی بایستند و تابع نظرات آنان شدند و گروه دیگری که خود را از مفاهیم کلاسیکی رها نکرده و به عنوان یک زیور و زینت شکلی به تصویر نگاه نکردند. اینان با دید و بینشی عقلانی، تصویر را وسیله روشن نمودن معنا قلمداد کردند.» (قاسم، ۱۹۸۰: ۲۴۶-۲۴۷)

ویژگی‌های تصویرپردازی در شعر معاصر عربی

مدارس و مکتب‌های ادبی جدید چون: کلاسیک، رمانتیک، سمبولیسم و... که در ادبیات عربی در نتیجه تأثیرپذیری از ادبیات مغرب زمین شکل گرفته بود، شعر معاصر عربی را در بسیاری از زمینه‌ها، دستخوش تغییر و تحولات گردانید؛ از جمله می‌توان به ایجاد برخی تغییرات در مفهوم و خصوصیات تصویر شعری دوره معاصر اشاره کرد؛ تا جایی که به دنبال ظهور این مکاتب، بخصوص مکتب سمبولیسم، ابهام، بارزترین ویژگی تصویر در شعر معاصر گردید. اگرچه ریشه‌های رمزگرایی را در عصر عباسی نیز می‌توان یافت، اما این جریان به طور برجسته در دوره حدیث ظهور یافت و ویژگی غالب شعر معاصر شد، در حالیکه «وضوح، ویژگی غالب شعر قدیم است.» (ناصر، لاتا: ۱۸۶)

منابع الهام بخش شاعران معاصر در تصویرهای شعری را نیز می‌توان یکی از عوامل مبهم شدن تصویرها در بسیاری از شعرهای معاصر دانست؛ منابعی که برای شعر قدیم شناخته شده نبود. به کارگیری اسطوره‌هایی چون: ادونیس، سیزیف، ناریسیس و... که تا پیش از دوره معاصر در شعر عربی مطرح نبود، از جمله این منابع بود. از طرفی شاعران معاصر «بیش از پیش به جمع میان اضداد و امور بعید و جمع میان حواس مختلف رو آوردند و با بهره گرفتن از رمز، باعث ابهام بیشتر

کلام خود گردیدند.» (ترحینی، ۱۴۱۵: ۱۵)

تصویرهای شعر معاصر همچنین، تنها مجموعه‌ای کنار هم چیده شده از عناصر صوری و جامد نیست، بلکه به فلسفه زیباشناسی تکیه دارد که حرکت و پویایی، قوام آن است. خواننده خود را در برابر معانی الفاظ مجرد متوقف نمی‌یابد، بلکه در آن مشارکت نموده، تحت تأثیر آن قرار گرفته و معانی را دنبال می‌کند. به همین خاطر تصویر معاصر، صحنه‌های زنده و پویا را به خواننده منتقل می‌سازد و تجارب انسانی را خلاصه می‌کند. البته این بدان معنی نیست که شعر معاصر به طور کل منکر حسّی بودن تصاویر است و زیبایی‌های حسّی را مورد توجه قرار نمی‌دهد. (همان: ۱۳)

بررسی مضامین در تصاویر شعری ابوالقاسم شابی

تصاویری که شابی از موضوعات مختلف در برابر خواننده خود ترسیم می‌کند، برخاسته از درون او بوده و نشان دهنده دیدگاه او نسبت به مسائل مختلف است. او به عنوان یک شاعر رمانتیک، اشیاء و موضوعات را به رنگ درون خود رنگ آمیزی می‌کند. شعر و تصاویر او آینه تمام نمای درون اویند. پدیده‌های پیرامون شاعر که در شعر جلوه‌گری می‌نماید، همچون او زندگی می‌کنند؛ یعنی او تمام احساس و عواطف درونی اش را به تصاویرش منتقل می‌کند. اینکه می‌گوییم احساسات، به این دلیل است که در نزد شاعر رمانتیک شعور و احساس جوهره شعر محسوب می‌شود.

تصویر مرگ و زندگی

عمر اندک، دست و پنجه نرم کردن طولانی مدّت با بیماری، دیدن مرارت‌های زندگی و حوادث تلخ آن باعث گردید تا زندگی بشری برای شاعر تاریک و پوچ جلوه کند. از نظر او، در این دنیا چیزی جز بدبختی و درد نصیب انسان نمی‌شود. این بدبینی، نتیجه یأس از زندگی است که در اعماق جان شاعر نفوذ کرده و او را از زندگی آزاده خاطر ساخته است.

این در حالی است که در ابیات او، گاه با نظرانی متناقض روبرو می‌شویم. شابی گاه زندگی را چون شعله سرخی تصور می‌کند که با مرگ به خاموشی می‌گراید. اما با این وجود، مرگ برای او تلخ و سیاه نیست، بلکه مرگ، او را از دنیای گناه و بغض به دنیای جاودانه‌ها می‌برد. شابی ورای مرگ را روشن تجسم می‌کند، روشنایی و سپیدی فجر و نور نشان دهنده دید مثبت او به مرگ است:

أما إذا خمدت حیاتی و انقضی
 و خبا لهیبُ الكون فی قلبی الذی
 عُمری و أخرست المَیّنة نائی
 قد عاش مثل الشعلة الحمراء
 فأنا السعیدُ بأننی مُتحوّل
 عن عالم الآثام، و البغضاء
 لأذوبَ فی فجر الجمال السرمدی
 و أرتوی من منهل الأضواء

(الشابی، ۲۰۰۴: ۳۰)

آنگاه که شعله زندگی ام خاموش شد و عمرم سپری شد و مرگ نای مرا بی صدا ساخت، زبانه هستی در قلبم که چون شعله سرخی زیسته، خاموش شد. خوشحالم که از دنیای گناه و دشمنی می‌روم تا در سپیده دم زیبایی جاودانه ذوب شوم و از سرچشمه نور سیراب.

در این ابیات، تشبیه، استعاره، رمز و مجاز در کنار یکدیگر، تصویری از دید و احساس شاعر را نسبت به مرگ ترسیم می‌کند: (خمدت حیاتی، آخرست المنیه، خبا لهیب الكون، مثل الشعلة الحمراء، فجر الجمال السرمدی، منهل الأضواء). رسیدن به سپیده دم جمال سرمدی و سیراب شدن از سرچشمه نور، همان پایان حیات دنیوی است.

چنانکه نازک الملائکه نیز ضمن بررسی دیدگاه شابی نسبت به مرگ، آن را متفاوت و مثبت توصیف می‌کند. نگاه کسی که با شوق و ولع مرگ را اختیار می‌کند و یا امید و درد و مرگ و جوانی را در سیاقی به کار می‌گیرد که متناسب با غنا بوده و سرمستی شاعر را به زندگی کامل بیان می‌کند. نازک معتقد است در نظر شابی زندگی عمیق و کامل، تنها زمانی به اوج درک و فهم می‌رسد که با مرگ آمیخته شود و آن را زیبا و پیراسته از هر چیز درک کند. (الملائکه، ۱۹۸۳:

۳۰۴-۳۰۵)

اما این روشنایی در شعر او گاه به تاریکی بدل می‌شود. فنا و نابودی و مرگ، رنگ ظلمت به خود می‌گیرد و سپیدی روزها در دل آن دفن می‌شود. زندگی در نظرش به شکل گل‌هایی مجسم می‌شود که با سکوتی حزن‌انگیز از روی شاخه‌ها می‌افتند. پایان زندگی در این تصویر چیزی جز تاریکی نیست که نتیجه اش غم و اندوه و دلتنگی ای بیش نیست.

فِي ظِلَامِ الْفَنَاءِ، أَدْفِنُ أَيُّهَا
مِي وَلَا أَسْتَطِيعُ حَتَّى بُكَاهَا
و زهُورُ الْحَيَاةِ تَهْوِي بِصَمْتٍ
مُحْزَنٍ، مُضْجِرٍ عَلَيَّ قَدَمِيًّا
(الشابی، ۲۰۰۴: ۲۰۵)

در تاریکی، نابودی روزهایم را دفن می‌کنم و حتی قادر به گریستن بر آن نیستم. گل‌های زندگی با سکوتی حزن‌انگیز و ناراحت بر روی قدم‌هایم می‌افتند. تصویر دیگری که شاعر از زندگی ترسیم می‌کند، تصویری است آمیخته با روشنی و سیاهی:

إِنَّ هَذِي الْحَيَاةَ قَيْثَارَةَ اللَّهِ
و أَهْلُ الْحَيَاةِ مِثْلُ اللَّحُونِ
نَعْمٌ يَسْتَتِبِي الْمَشَاعِرَ كَالسَّحَرِ
و صَوْتُ يُخَلُّ بِالتَّلْحِينِ
و اللَّيَالِي مَعَاوِرٌ، تُلْحِدُ اللَّحْنَ وَ
تَقْضِي عَلَيَّ الصَّدى الْمُسْكِينِ
(الشابی، ۲۰۰۴: ۱۸۵)

این زندگی گیتار الهی است و مردمان لحن‌های آن. آواهایی که احساسات را چون سحر اسیر می‌کند و صدایی که آهنگ را مختل می‌کند و شب‌ها، غارهایی هستند که دشمن آواها بوده و صدای انعکاس ضعیف را نابود می‌کند.

گیتار و موسیقی و نت از واقعیت اطراف شاعر به کمک او آمده‌اند. گیتار همان موهبت زندگی است که به انسان‌ها بخشیده شده است. وقتی گیتار نواخته می‌شود، زندگی آغاز می‌شود. نغمه‌هایی که از این گیتار به گوش می‌رسد، همان انسان‌هایی هستند که زندگی را به امانت گرفته‌اند. انسان‌های الهی، نت‌های موسیقی

هستند که احساس را مسحور خود می‌کنند و انسان‌های پست، آهنگ‌های گوشخراش این گیتارند که موسیقی زندگی را بی ارزش می‌سازند. دل شب، به مانند غارهای تاریکی است که آهنگ‌های دلنشین را در خود فرو می‌برد. شب در شعر شابی مظهر ظالمان است.

به کار گرفتن انواع تصویرهای شعری به صورت متداخل، از ویژگی تصاویر شابی است، مانند تصویر زیر:

أرأيت شُحُورَ الفلا مُترنماً بين الغُصون جَمَدَ النَّشِيدِ بصدْرِهِ لَمَّا رأى طيفَ المُنون
ففضى، و قد غاضتْ أغاريدُ الحياةِ النَّاتحة وهوى من الأغصان، ما بين الزُّهورِ الباسرة

(همان: ۳۸)

آیا توکای دشت را می‌بینی که در میان شاخه‌ها آواز می‌خواند، اما وقتی رؤیای مرگ را دید، آوایش در سینه خشکید؟ رفت و سرود زندگی نالان خشکید از شاخه‌ها در میان گلها افتاد.

انبوهی از انواع تصاویر بیانی و رمزی در هم آمیخته شده تا مقصود شاعر را به خواننده منتقل سازد. شاعر پرنده‌ای را به تصویر می‌کشد که در میان شاخساران نغمه سر داده، اما وقتی رؤیای مرگ به سراغش می‌آید، زلال آواز در سینه اش یخ می‌زند و می‌میرد و آواز زندگی چون آبی در دل زمین فرو می‌رود و می‌خشکد و پرنده، در میان گل‌های ناشکفته از روی شاخه‌ها به زمین می‌افتد. این تصویر، تصویر زندگی شاعر است. شاعر به زیبایی از عناصر محسوس طبیعی بهره گرفته و در دل این پدیده‌های طبیعت، خود را به پرنده نغمه خوان مانند کرده است که اندیشه مرگ، چشمه شعر را در وجودش خشکانده و رؤیای آن باعث شده تا در عین جوانی و شادابی زمین گیر شود و از اوج خود فرود آید.

نکته قابل توجه این که، در اغلب تصاویر شابی از مرگ، تقریباً با دو عنصر سکوت و ظلمت روبرو هستیم. نمونه زیر، تصویری آشکار و صریح از مرگ در برابر خواننده مجسم می‌کند. در این تصویر، شاعر با عناصری حسّی، مرگ را هول

انگیز و ترسناک، سنگدل و بی رحم، سیاه و ساکت نشان می‌دهد:

قد قَتَعَتْ كَفُّ الْمَسَاءِ الْمَوْتَ بِالصَّمْتِ الرَّهيبِ فَعَدَا كَأَعْمَاقِ الْكُهُوفِ ، بلا ضَجِيجٍ أَوْ وَجِيبِ

يَأْتِي بِأَجْنَحَةِ السُّكُونِ كَأَنَّهُ اللَّيْلُ الْبَهِيمِ لَكِنَّ طَيْفَ الْمَوْتِ قَاسٍ، وَالدُّجَى طَيْفٌ رَحِيمٌ
مَا لِلْمَنِيَّةِ لَا تَرَقَّ عَلَى الْحَيَاةِ النَّائِحَةِ سَيَّانٌ أَفْعُدَةٌ تَتْنُّ، أَوْ الْقُلُوبُ الصَّادِقَةُ
يَا شَعْرُ هَلْ خُلِقَ الْمَنُونُ بِلَا شُعُورٍ كَالْجَمَادِ لَا رَعُشَةَ تَعْرُو يَدَيْهِ إِذَا تَمَلَّقَهُ الْفُؤَادُ

(همان، ۳۷)

دست شب، نقابی از سکوتی وحشتناک به چهره زده و چون غاری بی صدا و دلهره آور شده است. با بال‌های سکوت، چون شبی تاریک می‌آید. رؤیای مرگ رؤیایی سخت و رؤیای تاریکی، رؤیایی مهربان است. مرگ را چه شده که رحمی به حال زندگی نالان نمی‌کند و برای او قلب‌های گریان و صادق یکسان هستند؟ ای شعر آیا مرگ چون جماد بدون احساس آفریده شده که وقتی قلب برایش چاپلوسی می‌کند، دستش به لرزه نمی‌افتد؟

شب و مرگ، ارکان اصلی این تصویر شعری را شکل داده است. شاعر با کمک استعاره و تشبیه و رمز، به هر دو، وجودی محسوس می‌بخشد، سیمای زشت آنها را نقاشی می‌کند و آنگاه آن دو را در میزان مقایسه قرار می‌دهد. شب با دستانش، نقابی از سکوت - سکوتی ترسناک - بر چهره مرگ می‌اندازد و مرگ بدون صدا و دلهره به اعماق غارها تشبیه می‌شود. آنگاه شاعر مرگ را می‌بیند که چون پرنده ای با بال سکون و به رنگ شبی تاریک به پرواز در می‌آید. اما او مرگ را سنگدل تر از شب می‌یابد: بی رحم و بی احساس. شابی برای نشان دادن این قساوت، مرگ را در قالب موجودی زنده مجسم می‌کند که چگونه قلب، دست به دامانش شده، اما او بی هیچ عطوفتی در گرفتن جان، دستش هم به لرزه نمی‌افتد. چه بسا استفاده بسیار شابی از واژه قلب در این شعر، تحت تأثیر بیماری قلبی او بوده باشد. با مرگ پدر، تصویر مرگ تغییر می‌کند. نقاب کنار می‌رود و شاعر مرگ را در برابر خود حاضر می‌یابد. او را به صراحت خطاب می‌کند که چگونه سینه اش را از درد پاره پاره ساخته، پشتش را شکسته و او را از اوج به پائین کشیده و شاعر را به سخره گرفته است.

يَا مَوْتَ قَدْ مَزَّقْتَ صَدْرِي وَقَصَمْتَ بِالْأَرْزَاءِ ظَهْرِي
وَرَمَيْتَنِي مِنْ حَالِقِ وَسَخَّرْتَ مِنِّي أَيَّ سُخْرٍ
فَلَبِثْتُ مَرَضُوضَ الْفُؤَادِ أَجْرُ أَجْنَحَتِي بَدْعُ

(همان، ۱۰۶)

ای مرگ! سینه ام را پاره پاره کردی و با مصیبت‌ها پشتم را شکستی. مرا از بلندی به زمین انداختی و به سخره گرفتی و من شکسته دل، بال‌های خود را با ترس و وحشت کشیدم.
تکرار شش باره ندای «ای مرگ» در این قصیده نشان از شدت حزن شابی دارد.

تصویر یأس و امید

روح یأس و ناامیدی بر اغلب اشعار شابی حاکم است. او هر زمان که از مردم و جامعه سخن می‌گوید، از همه آنها اظهار ناامیدی می‌کند. بردگی، ظلم و ستم حاکمان و غربت در میان مردمان، از عوامل این یأسند. او خود می‌گوید:

يا صميمَ الحَيَاةِ كَمْ اَنَا غَرِيبٌ في الدنيا اَشقى بِغُرْبَةِ نَفْسِي
فَاحْتَضَنِي وَضَمَّنِي لَكَ - كَالْمَ - اضي - فهذا الوجودُ عَلَّةُ يَأْسِي
(همان: ۱۳۴)

ای زندگی! چقدر در دنیا غریب هستم و به واسطه غربت خود احساس بدبختی دارم. پس مرا در آغوش گیر و چون گذشته در بر بگیر که این هستی سبب ناامیدی من است!

اما ما به دنبال نشان دادن این روح غالب در شعر شابی نیستیم، بلکه می‌خواهیم بدانیم او وقتی آشکارا از امید و یأس سخن می‌گوید، آنها را با چه تصویری تجسم می‌کند؟ یأس و امید چه رنگی در شعر او به خود می‌گیرد؟ طعمشان در مذاق شاعر چگونه است؟ ... در اغلب تصاویری که شابی از این واژه، یا دو احساس ترسیم می‌کند، رنگی از شب و تاریکی را می‌یابیم:

رَفَرَفَتْ فِي دُجِيَّةِ اللَّيْلِ الْحَزِينِ زُمرَةُ الْأَحْلَامِ
فَوْقَ سَرَبٍ مِنْ غَمَامَاتِ الشُّجُونِ مَلُوْهَا الْأَلَامِ

(همان: ۱۵۱)

دسته آرزوها، در تاریکی شب اندوهگین به پرواز درآمد، برفراز دسته‌ای از ابرهای غم که تمام آن درد بود.

تصویری حسّی و زیبا، تصویری متحرک، فضایی که شاعر، آسمانی ابری و آبستن باران با دسته‌ای از پرندگان را ترسیم می‌کند که بر فراز ابرها به پرواز در آمده اند. تصویری که به زیبایی، آمیختگی اندوه و امید شاعر را در فضای مجازی نشان می‌دهد. امید به مانند پرنده‌ای بر فراز غم‌های پر درد، اوج گرفته و هنوز پایدار است. این تصویر نشان می‌دهد اگر چه شاعر در اوج سختی‌ها و مصائب تاریک قرار دارد، اما هنوز امیدش از بین نرفته است. ولی شاهدیم که در بسیاری از موارد، این امید به یأس بدل می‌شود:

فِي سَكُونِ اللَّيْلِ، لَمَّا عَائِقُ الْكَوْنِ الْخُشُوعِ
و اخْتَفَى صَوْتُ الْأَمَانِيِّ خَلْفَ آفَاقِ الْهُجُوعِ

(همان: ۱۲۳)

در سکوت شب آن گاه که خضوع، هستی را در برگرفت و صدای آرزوها در پشت افق‌های خواب شبانگاه پنهان شد.

باز شب و امید در کنار هم. اما این بار آرزوی شاعر، آهنگین است. سکوت و آرامش شب و نعمه آرزو. در این تصویر، صدای امید خاموش می‌شود و همچون خورشیدی پر نور در پشت افق خواب - غفلت - پنهان می‌شود. این تصویر را می‌توان سمبل ملت‌های به خواب رفته و بی اراده و شب را رمز ظلم و ستم دانست. شاعر در ورای این تصویرپردازی، بر آن است تا نشان دهد در هیاهوی این ستم، باید آرزوها بیدار شوند و باید به فریاد در آیند، حال آنکه در خوابند. شابی در برخی موارد نیز امید را در کنار روشنی و نور قرار داده و از آنها تصویری حسّی ترسیم می‌کند:

خَبَّرِينِي مَا الَّذِي خَلْفَ الْغُيُومِ ؟ رَبِّةُ الْأَحْلَامِ

أَفْتَى الْهَوْلِ وَ جَبَّارِ الْهُمُومِ ؟

أُمُّ عَرُوسِ الْأَمَلِ الْعَذْبِ الشَّرُودِ

تَنْهَادِي بَيْنَ لِأَلَاءِ الصَّبَاحِ

كَمَلَاكِ النُّورِ

(همان: ۶۷)

مرا آگاه کن که پشت ابرها چیست؟ صاحب رؤیایها آیا ترس تازه است و اندوه غالب؟ یا عروس امید شیرین و آواره که در میان درخشش صبحگاهی می‌خرامد مانند فرشته نور؟

شابی در این تصویر از استعاره، تشبیه، رمز، تشخیص، رنگ و طعم کمک می‌گیرد. ابری در آسمان ظاهر می‌شود؛ ابری که رمز روزگار گذرا در آسمان زندگی بشریست. شاعر با دیدن این ابر از خود می‌پرسد: پشت این ابر چه چیزی در انتظار اوست؟ امید و یا اندوه؟ او تصویر امید را آمیخته با نور مجسم می‌کند و طعم آن را شیرین و گوار حس می‌کند. عروسی با لباس سپید، درخشش، صبح، فرشته و نور عناصری هستند که به تصویر شاعر از امید، نور و روشنایی می‌بخشند. نور آرزو، در سپیده دم جوانی مانند عروس سپید پوشی جلوه می‌کند که همچون فرشتگان نورانی در میان روشنایی صبحگاهان حرکت می‌کند. تصویر زیر نیز برخواسته از روح امیدوارانه شاعر است:

يا قَلْبُ! لَا تَقَنَّعْ بِشَوْكِ الْيَأْسِ مِنْ بَيْنِ الزُّهُورِ
فَوْرَاءَ أَوْجَاعِ الْحَيَاةِ غُذُوبَةَ الْأَمَلِ الْجَسُورِ

(همان: ۳۴)

ای قلب! در میان گل‌ها به خار ناامیدی اکتفا نکن
که پشت دردهای زندگی، گوارایی آرزویی جسور است.

او زندگی را در برابر خود، دشتی پر گل و یأس و ناامیدی را، چون خارهای دشت تصور می‌کند که با وجود گل‌های امید، نباید به سراغ خار رفت. آنگاه طعم امید را حس می‌کند که چگونه در مذاقش خوش و گوارا می‌آید. اما حقیقت این است که او آرزوهای خود را از بین رفته و امید هایش را به باد رفته می‌یابد:

أَلَا إِنَّ أَحْلَامَ الشَّبَابِ ضَائِلَةٌ تُحَطِّمُهَا مِثْلَ الْغُصُونِ الْمَصَابِ
سَأَلْتُ الدِّيَاجِيَ عَنِ امَّانِي شَيْبَتِي فَقَالَتْ: تَرَامَتِهَا الرِّيحُ الْجَوَائِبِ
وَلَمَّا سَأَلْتُ الرِّيحَ عَنْهَا أَجَابَنِي تَلَقَّفَهَا سَيْلُ الْقَضَا وَالنَّوَابِ
فَصَارَتْ عَفَاءً، وَاضْمَحَلَّتْ كَذْرَةً عَلَى الشَّاطِئِ الْمَحْمُومِ، وَالْمَوْجِ صَاخِبِ

(همان: ۴۹)

هان که رؤیاهای جوانان ناچیز است و مصیبت‌ها، آن را چون شاخه‌ها در هم می‌شکنند. از تاریکی دربارهٔ آرزوهایم پرسیدم، پس پاسخ داد: بادهایی که سرزمین‌ها را طی کرده، آنها را به سویی انداخت و وقتی سراغ آن را از باد گرفتیم، پاسخ داد که سیل تقدیر و مصیبت‌ها آنها را به سرعت در خود فرو برد. پس از بین رفت و چوت ذره‌ای در ساحل تب دار با موج‌های خروشان نابود شد.

در این تصویر سازی زیبا، شاعر با استفاده از عناصر محسوس طبیعت، سه تصویر حسّی از دنیای معنوی امید و آرزوهایش ترسیم می‌کند. تصویرهای جزئی که همه یک احساس و فکر کلی را به خواننده القا می‌کند و آن از بین رفتن آرزوهای جوانی اوست. در تابلوی اول، شاعر آرزوهایش را چون شاخه‌های شکسته شده نقاشی می‌کند. تاریکی را که رنگ زندگی اوست، بدان اضافه می‌کند. آن را در هیأت انسانی مجسم کرده و سراغ آرزوهایش را از او می‌گیرد. پاسخ، تصویر دیگری را پر از حرکت و نشاط در برابر خواننده ترسیم می‌کند: پری معلق در هوا و بادهایی که از هر سو می‌وزند و در نتیجه آن پرناپدید می‌شود و وقتی به سراغ باد می‌رود و دربارهٔ امیدهایش از او سؤال می‌کند، سیلابی خروشان را در برابر خود می‌بیند که چگونه به حرکت در آمده و خود را با امواج سهمگین به ساحل می‌کوبد، شن‌ها را می‌شوید و با خود می‌برد. شاعر خود را ذرهٔ کوچک شنی تصوّر می‌کند که در برابر طوفان ویرانگر تقدیر، تاب مقاومت ندارد. اسلوب روایی این قصّه کمک زیادی به تصویرسازی آن نموده است.

تصویر عشق در شعر شابی

شابی برای تصویر عشق از عناصر مادی و معنوی بهره می‌گیرد. او گاه عشق را زمینی می‌نامد و گاه آسمانی. عشق را هم ویرانگر می‌داند و هم احیاگر. این تضاد را به خوبی در دو بیت زیر می‌توان یافت. تضاد در واژه‌ها موجب تضاد در تصاویر نیز شده است:

یا سُلَافُ الْفُؤَادِ! یا سُمَّ نَفْسِی	فی حَیاتی یا شَدَّتْ! یا رَخَائِی
أَلْهَبٌ یُّنُورُ فی رَوْضَةِ النَّفْسِ	فَیَطْغِی، أَم أَنْتَ نُورُ السَّمَاءِ

(همان: ۳۲)

ای خلاصه صاف قلب! ای زهر وجود و جانم در زندگی! ای سختی و ای راحتی من! آیا تو زبانه آتشی که در باغ جان برافروخته شده و طغیان می کند یا نور آسمانها هستی؟

تصویر کلی حاکم بر شعر، ترسیم حیرت و تردید شاعر در عشق است و سؤال او به خوبی به انتقال این مفهوم به مخاطب کمک می کند. اینکه آیا عشق مایه سعادت بشری است یا بدبختی او؟ آیا عشق آتشی دوزخی ست یا نوری آسمانی و مقدس؟ شاعر با کنار هم چیدن تصویرهای جزئی تشبیه و استعاره و همچنین با استفاده از صنعت تشخیص، عشق را با تعبیر شراب - که به تعبیری آرامش بخش است؟! - و سم - که مهلک و خطرناک است - خطاب قرار می دهد و از او می پرسد: آیا این عشق، آتشی است که در باغستان نفس زبانه می کشد و همه هستی انسان را می سوزاند؟ یا نوری است از آسمان که روشنایی بخش مسیر زندگی آدمی است. شابی با سبک استفهام به دنبال روشن ساختن ماهیت عشقی است که برای خود یا مخاطب مورد تردید است. اما به این نتیجه می رسد:

الحُبُّ شُعْلَةٌ نُورِ سَاحِرٍ، هَبَطَتْ مِنْ السَّمَاءِ، فَكَانَتْ سَاطِعَ الْفَلَقِ
و مَزَقَتْ عَنْ جُفُونِ الدَّهْرِ أَغْشِيَةَ وَعَنْ وُجُوهِ اللَّيَالِي بُرْقِعَ الْعَسَقِ
الحُبُّ رُوحُ الْهَيْ، مُجَنِّحَةٌ أَيامُهُ بِضِيَاءِ الْفَجْرِ وَ الشَّفَقِ
يَطُوفُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا فَيَجْعَلُهَا نَجْمًا، جَمِيلًا، ضُحُوكًا، جَدِّ مُؤْتَلِقِ

(همان: ۱۳۰)

عشق، شعله نوری سحر کننده است که از آسمان فرود آمده و فلق را درخشان ساخته، پرده ها را از چشمان روزگار پاره کرده و نقاب تاریکی را از چهره شبها برداشته. عشق روحی الهی است که با درخشش فجر و شفق بسان پرنده ای بال گشوده و در دنیا می گردد و آن چون ستاره ای زیبا و خندان و بسیار درخشان است. پاسخ تردیدهای او این است که عشق از جنس نور و الهی است. نوری هبوط یافته از آسمان که نقاب تاریکی و ظلمت را از چشمان روزگار و از چهره شب کنار می زند. در دیدگاه شاعر، عشق، شب را به روشنایی تبدیل می کند و همچون

پرنده‌ای از سپیده دم تا غروب خورشید در آسمان دنیا بال می‌گشاید و آن را چون ستاره‌ای زیبا و خندان می‌سازد. دنیا با همهٔ سختی‌هایش تنها با عشق زیباست. چنانکه ملاحظه می‌شود، عناصر برگرفته از طبیعت: نور، آسمان، فلق، دهر، غسق، نجم و... از جمله مهمترین عناصر تصویرپردازی شابی به عنوان یک شاعر رماتیک است. بررسی تصاویر شاعر، نشان می‌دهد که در اغلب اشعار برخاسته از درون وی، عشق، نورانی و عفیف جلوه می‌کند. او عشق را پاک و دور از هر گونه پلیدی به تصویر می‌کشد. فجر و نور، عناصر تصویر زیر را تشکیل می‌دهند:

إِنَّ لِلْحُبِّ عَلَى النَّاسِ يَدًا تَقْصِفُ الْأَعْمَارَ
وَلَهُ فَجْرٌ عَلَى طُولِ الْمَدَى ساطِعَ الْأَنْوَارِ

(همان: ۱۵۱)

عشق را بر بشر دست قدرتی است که عمرها را در هم می‌کوبد و سپیده‌دمی که در طول روزگار همواره پرنور و درخشان است. تعبیر اول که با تصویر مجازی و کنایی، دست قدرت عشق را بر مردم به تصویر می‌کشد، نشان دهندهٔ شدت تأثیر و سیطرهٔ عشق بر عشاق است. سپیده‌دمان این خورشید همواره متأللی و درخشان است. بنابراین دمی از زندگی بشری را نمی‌توان بدون عشق تصور کرد و این یعنی همان جاودانگی عشق.

تصویر مکرر دیگری که از عشق در اشعار شابی ارائه می‌شود، تعبیر به شراب است. اما پایان این نوع عشق چنانچه شاعر به تصویر کشیده، آسایش نیست، بلکه دوزخ و آتش در انتظار آن است؛ هر چند که بر آتش آن غالب شود. بدون شک، شرایط مکانی و زمانی شاعر و تجربه‌های درونی او در نوع تصویرهایش تأثیرگذار می‌باشد:

قَدْ سَكَّرْنَا بِحُبِّنَا وَاکْتَفَيْنَا يَا مُدِيرَ الْكُؤُوسِ فَاصْرِفْ كُؤُوسَكَ

(همان: ۱۳۱)

با عشق سرمست شدیم و بدان کفایت کردیم. ای ساقی جام خود را بنوشان!

الْحُبُّ جَدُولٌ خَمْرٌ، مَنْ تَذَوَّقَهُ خَاصَّ الْجَحِيمِ، وَلَمْ يُشْفَقْ مِنَ الْحَرَقِ

(همان: ۱۳۰)

عشق نهر شرابی است که هر که آن را بچشد، در آتش دوزخ فرو رفته بدون آنکه از آتش آن بیمی داشته باشد.

اما تصویر امروزی و جالب توجهی که در اشعار شابی از عشق می‌توان یافت، استفاده از عناصری چون: سیم برق، جریان برق و نور است. او عشق را به امواج برق در چشمان تشبیه کرده و پلک‌ها را به سیم این برق، که نگاه را مانند نوری به قلب‌ها ارسال می‌کند و با رسیدن این برق به قلب، آتش آرزو در آن روشن می‌شود:

كَهْرَبَاءُ الْعَرَامِ فِي الْأَعْيُنِ النَّجْلِ وَ تَيَّارُهَا بَسْلُكُ الْجَفُونِ
يُرْسَلُ اللَّحْظُ لِلْقُلُوبِ كُنُور فَإِذَا مَسَّهَا فَانَارُ الْمَنُونِ
فَإِذَا مَا أَنْجَلِي نَقَابُ الْأَمَانِي صَارَ صَبًّا، مَدْلَهَا ذَا فُتُونِ
(همان، ۱۹۷۷: ص ۱۳۱)

برق عشق در چشمان و جریان آن در سیم پلک‌هاست، دیدن آن را چون نوری به قلب می‌فرستد و هر که آن را لمس کند پس آتش مرگ است و وقتی نقاب آرزو آشکار شود عاشق شده.

این نوع عناصر تصویری، موجب برداشتی زمینی از عشق می‌شود و نه الهی و آسمانی.

تصویر جامعه و ملت در شعر شابی

سرزمین و مردم شابی، سرزمینی استعمار زده‌اند که شاعر تمام تلاش خود را می‌کند تا خون حیات و قیام و بیداری را در رگ‌های آنها تزریق کند. اما سکوت مردم، او را آزار می‌دهد. او تونس‌های را غرق در بحران بی‌توجهی و ساکن در وادی جهل و نادانی می‌بیند و فریاد برمی‌آورد و آنها را به آزادی و آزادیخواهی دعوت می‌کند:

لَبَسْتُمْ الْجَهْلَ ثَوْبًا اتَّخَذْتُمُوهُ شَعَارًا
يَا قَوْمِ مَا لِي أَرَاكُمْ قَطَنْتُمْ الْجَهْلَ دَارًا

(همان: ۱۰۲)

جهل و نادانی را چون لباسی بر تن کرده و شعار خود برگزیدید. ای قوم! شما را چه شده که در سرزمین جهالت ساکن شده اید؟
این اعتقاد شاعر است که اگر ملت اراده کند، همه چیز در برابر خواست او تسلیم است:

إِذَا الشَّعْبُ يَوْمًا أَرَادَ الْحَيَاةَ فَلَا بُدَّ أَنْ يَسْتَجِيبَ الْقَدَرُ

(همان: ۹۰)

این ملت در خواب فرو رفته و غافل، به صور مختلفی در شعر شابی نمود پیدا می‌کند. تصویر زیر سیمایی کامل از این ملت بی تحرک است:

إِنِّي أَرَى... فَأَرَى جُمُوعًا جَمَّةً لَكِنَّهَا تَحْيَا بِلَا أَلْبَابِ
يَدُوى حَوَالِيهَا الزَّمَانُ كَأَنَّمَا يَدُوى حَوَالِي جَنْدِلٍ وَ تُرَابِ
وَ إِذَا اسْتَجَابُوا لِلزَّمَانِ تَنَاكَرُوا وَ تَرَأَشَقُوا بِالشُّوكِ وَ الْأَحْصَابِ
وَ قَضُوا عَلَى رُوحِ الْأَخُوَّةِ بَيْنَهُمْ جَهْلًا وَ عَاشُوا عَيْشَةَ الْأَغْرَابِ
فَرَحَتْ بِهِمْ غُولُ التَّعَاسَةِ وَ الْفَنَاءِ وَ مَطَامِعُ السُّلَّابِ وَ الْغَلَّابِ
لَعَبٌ تَحَرَّكَهَا الْمَطَامِعُ، وَ اللُّةُ وَ صَغَائِرُ الْأَحْقَادِ وَ الْآرَابِ
وَ أَرَى نُفُوسًا مِنْ دُخَانٍ جَامِدٍ مَيْتٍ، كَأَشْبَاحٍ، وَرَاءَ ضَبَابِ
مَوْتَى نَسُوا شَوْقَ الْحَيَاةِ وَ عَزَمَهَا وَ تَحَرَّكُوا كَتَحَرَّكَ الْأَنْصَابِ

(همان: ۵۵)

جماعتی بسیار می‌بینم. اما آنان بدون عقل و اندیشه زندگی می‌کنند. زمانی گرداگردش می‌رود، گویی که به گرد سنگ و خاک می‌گردد و زمانی که به اجابت زمان برخیزند، یکدیگر را منکر شده و با خار و سنگ یکدیگر را می‌زنند. روح برادری را از روی جهل در میان خود از بین برده و چون بیگانه زندگی می‌کنند. غول بدبختی و نابودی و طمع‌های غارتگران و مقتدران بدان شاد شد. عروسک‌هایی که طمع‌ها و کینه‌ها و آرزوهای حقیر آنها را به حرکت در می‌آورد. جان‌هایی از جنس دود متحرک و مرده می‌بینم که چون شبح پشت ابر است. مردگانی که

شوق زندگی را و عزم آن را فراموش کردند و چون مجسمه حرکت می‌کند. تصویرهای جزئی، برگرفته از عناصر محسوس به خدمت شاعر می‌آید تا یک تصویر معنوی و کلی یعنی رخوت و خمود و بی تحرکی را در برابر خواننده ترسیم کند. سنگ و خاک برای تصویر ملتی بسیار، اما فاقد عقل و اندیشه و بی توجه به حوادث پیرامون خود. جان‌های دودگونه، مردگان و اشباح، بت و اسباب بازی‌های دستاویز طمع‌ها، عناصر تشکیل دهنده این تصویر شعری می‌باشند. شاعر استعمار غاصب را نیز غول بدبختی و مرگ می‌خواند و ملت خود را طعمه این غول می‌داند. بازیچگانی که تنها طمع مال و منفعت و کینه به حرکتشان وا می‌دارد.

شابی در جایی دیگر از دیوان می‌گوید:

و الشعبُ معصوبُ الجفونِ، مقسّمٌ كالشاةٍ، بين الذئبِ و القصابِ
و الحقُّ مقطوعُ اللسانِ، مكبّلٌ و الظلمُ يمرحُ مُذهبَ الجلبابِ
(همان: ۵۸)

ملت با چشمان بسته، چون گوسفندی میان گرگ و قصاب تقسیم شده است و حق، زبان بریده و به زنجیر کشیده شده است و ظلم با لباسی زینت شده می‌خرامد. استعمار، حاکمان مستبد و ملت و آزادیخواهان، عناصری که شاعر به دنبال ترسیم وضعیت آنها در جامعه خود است، آزادیخواهانی که در میان ملتش به زنجیر کشیده شده و دهان حق‌گوشان بسته شده است. شاعر برای نشان دادن این تصویر، بره‌ای را مجسم می‌کند که چشمانش بسته و میان گرگ و قصاب اسیر شده و سرنوشتی جز مرگ و نابودی در انتظارش نیست. استعمار در این شعر مظهر گرگ و حاکمان، رمز قصابانی هستند که ملت رام چون میش خود را قربانی می‌کنند تا سهمی از سرزمین ببرند.

در تصویری دیگر، او برای نشان دادن وضعیت مردمانش، کودکی را ترسیم می‌کند که در تاریکی و ظلمت شب، خود را مشغول بازی با خاک کرده است. شب و تاریکی در شعر شابی، رمز ظلم و استبداد است. ظلمی که نه امروز، بلکه قرن هاست بر ملت تونس حاکم بوده است. بنابراین شاعر با مخاطب قرار دادن ملت و

ضمن اشاره به توانمندی‌های بالقوه آنها که تاریکی‌ها از زمان‌های دور آن را به بند کشیده، می‌گوید:

أَيُّهَا الشَّعْبُ! أَنْتَ طِفْلٌ صَغِيرٌ لَاعِبٌ بِالتُّرَابِ وَ اللَّيْلِ مُغْسٍ
أَنْتَ فِي الْكُونِ قُوَّةٌ، كَبَلَتْهَا ظُلُمَاتُ الْعُصُورِ، مِنْ أَمْسِ أَمْسٍ

(همان: ۱۱۸)

ای ملت! چون کودک کوچکی هستی که در شب تاریک مشغول بازی با خاکی. تو در این جهان، نیرویی هستی که تاریکی دوران از گذشته‌ها آن را به زنجیر درآورده است.

این اشعار را می‌توان در زمره دیدگاه‌های رئالیستی شاعر به شمار آورد. اما در میان تصویرهای شعری، رمز یکی از انواع مهم تصویرگری، بخصوص در شعر معاصر است. شابی نیز در شعر خود بسیار از آن کمک می‌گیرد. در اغلب تصاویری که او از مردمش ترسیم می‌کند، عناصر تاریکی، فجر و غول تکرار می‌شود. او وقتی می‌خواهد از سیطره استعمار بر سرزمینش سخن بگوید، متوسل به طبیعت می‌شود. مزارع، رودها، باغ‌ها و جنگل‌های وطنش را می‌بیند و استعمار را در کسوت تاریکی و بر آن مسلط نقاشی می‌کند. غولی که رود را تصاحب کرده و از نوشیدن آن سیراب نمی‌شود. غول نیز آنگونه که یحیی شامی آورده، استعمارگر غاصبی است که خون فقرا و بیچارگان را می‌مکد، اما از ریختن خونشان سیری ندارد (الشابی ۱۹۷۷: ۵۷). شاعر دشمن را هیزم شکنی خیال می‌کند که به جان درختان جنگل افتاده و آنها را نابود می‌کند. جنگل‌ها و مزارع و آب‌ها، همه، ذخایر سرزمین اویند که آنها را به تاراج رفته می‌یابد:

الحَقْلُ يَمْلِكُهُ جَبَابِرَةُ الدُّجَى وَ الرُّوْضُ يَسْكُنُهُ بَنُو الْأَرْبَابِ
وَ النَّهْرُ لِلْغُولِ الْمُقَدَّسَةِ الَّتِي لَا تَرْتَوِي، وَ الْغَابُ لِلْحَطَّابِ

(همان: ص ۵۷)

جباران تاریکی، مزرعه را مالک شده و ارباب زادگان در باغ ساکن شده‌اند و رود از آن غول مقدسی است که سیرابی ندارد و جنگل برای هیزم شکن.

اما شاعر امید خود را از دست نمی‌دهد. تصویر فجر و سپیده دم و درخشش آن از دل تاریکی، همان ترسیم اندیشه شاعر در بیان شعاع نور آزادی و رهایی است که سرانجام در میان ظلم و ستم درخشیدن خواهد گرفت و هستی را روشن خواهد نمود:

الفجرُ یولدُ باسِماً، مهتلاً
فی الکونِ بین دُجنَةِ و ضبابِ

سپیده دم خندان و درخشان هستی در میان تاریکی و مه متولد می‌شود. در تصویر زیر، رمز نقش مهمی ایفا می‌کند. در این تصویر نیز، عناصر طبیعت به کمک شاعر آمده تا با کنار هم چیدن تصویرهای جزئی متعدد، یک تصویر کلی از اندیشه خود را به مخاطب القا کند. پدیده‌های طبیعت زبان حال او هستند:

سَأَلْتُ الدُّجَى: هَلْ تُعِيدُ الْحَيَاةُ
لَمَّا أَذْبَلْتَهُ رَبِيعَ الْعُمَرِ؟
فَلَمْ تَتَكَلَّمْ شِفَاهُ الظُّلَامِ
وَلَمْ تَتَرَنَّ عَذَارَى السَّحَرِ
وَقَالَ لِي الْعَابُ فِي رَقَّةٍ
مُحِبَّةٍ مِثْلَ خَفَقِ الْوَتْرِ
يَجِيءُ الشِّتَاءُ، شِتَاءَ الضَّبَابِ،
شِتَاءَ الثَّلُوجِ، شِتَاءَ الْمَطَرِ
وَتَهْوَى الْعَصُونَ، وَ أَوْرَاقُهَا
وَأَزْهَارُ عَهْدِ حَيِّبِ نَضِرِ
وَتَلْهُو بِهَا الرِّيحُ فِي كُلِّ وَادٍ،
وَيَدْفِنُهَا السَّيْلُ أَنْى عَبْرِ
وَيَفْنَى الْجَمِيعُ كَحُلْمِ بَدِيعِ،
تَأَلَّقَ فِي مُهْجَةٍ وَأَنْدَثِرِ
وَتَبْقَى الْبُذُورُ الَّتِي حُمِّلَتْ
ذَخِيرَةَ عُمُرٍ جَمِيلِ، غَبْرِ
وَجَاءَ الرَّبِيعُ، بِأَنْغَامِهِ،
وَأَحْلَامِهِ وَصَبَاهِ الْعَطْرِ
وَقَبْلَهَا قُبْلًا فِي الشِّفَاهِ،
تُعِيدُ الشَّبَابَ الَّذِي قَدْ غَبِرِ

(همان: ۹۱)

بنا بر شرح یحیی شامی «تاریکی، سمبل ظلم، جنگل، سمبل اسرار و غموض، بهار رمز حیات و نو شدن، بذرها، رمز نسل‌های جوان و انقلابی و شاخه‌های شکسته دستخوش باد، رمز نسل گذشته و فرتوت جامعه‌اند.» شاخه‌های پیر و خسته و گل‌های بازمانده از گذشته، از درختان می‌افتند. باد آنها را به هر سو

می‌کشاند و سیلاب آنها را در خود فرو می‌برد و تنها بذره‌های جوان و شاداب می‌مانند و بهار با نغمه‌های دلنشین خود دوباره زندگی را به رگ‌های خشکیده آنها باز می‌گرداند.

اما یکی از بارزترین اسطوره‌ها و رمزهای شعر شابی، اسطوره پرنده توکا و اژدهاست که در قالب قصیده (فلسفه الثعبان المقدس) به تصویر کشیده شده است. بنابر شرح شامی از این شعر، اژدها رمز قدرت و خیانت است که روزی توکا را فریب می‌دهد و مرگش را برایش زیبا جلوه می‌دهد. اینکه هر ظالمی باید برای خود قربانی داشته باشد، توکا نیز خود را در دام اژدها انداخته و اژدها او را می‌بلعد و توکا تبدیل به خون حیات اژدها می‌شود، به این ترتیب توکا در دل ظالم جاودانه می‌شود. این قصیده، نماینگر ملت تونس و تمام ملت‌های مستضعفی است که استعمار بر آنها حاکم می‌شود، هستی شان را می‌گیرد و خود به حیاتش ادامه می‌دهد؛ یعنی راز ماندگاری ظالمان، همان مظلومانی هستند که خود تن به ظلم می‌دهند:

و الشاعرُ الشَّحورُ يَرْقُصُ مُنْشِداً للشمس، فوقَ الوَردِ و الأعشابِ
شعرُ السَّعادةِ و السَّلامِ و نفسِه سَكْرِي بِسِحْرِ العالَمِ الخَلابِ
و رآه تُعْبانُ الجِبَالِ فَعَمَّه ما فيه من مَرَحٍ و فيضِ شَبابِ
و إنْقَضَ، مُضْطَغِناً عليه كأنه سَوَطُ القَضَاءِ و لعنةُ الأربابِ

و قربانی می‌طلبید:

و تَقْدُمُوا لِي بِالضَّحَايَا مِنْهُمْ فَرَحِينَ، شَأْنَ العَابِدِ الأَوَابِ
أَفْلا يَسُرُّكَ أَنْ تَكُونَ ضَحِيَّتِي فَتَحُلَّ فِي لَحْمِي و فِي أعصابِي
و تَكُونَ عِزْماً فِي دَمِي و تَوْهُجاً فِي ناظِرِي، و حَدَّةً فِي نَابِي

(همان: ۵۳)

شاعر توکا، آواز جوان برای خورشید، بر فراز گل‌ها و سبزه‌ها به پایکوبی در آمد. شعر صلح و خوشبختی را می‌خواند و خود سرمست زیبایی دنیای خیره کننده بود. اژدهای کوه‌ها او را دید و شادابی او و جوانیش اژدها را اندوهگین کرد. با کینه بر

او پرید. گویی شلاق تقدیر و نفرین اربابان است. خوشحال از ایشان قربانی برای من بیاورید! همچون عابد توبه کننده. آیا تو شاد نیستی که قربانی من شوی و در رگ و گوشت من ذوب شوی و اراده‌ای در خونم و درخشش دیدگانم و تیزی نیشم؟

تصویر طبیعت در شعر شابی

طبیعت یکی از عناصر مهم شعری شاعران رمانتیک، بخصوص شابی به شمار می‌آید. سفر به نقاط مختلف و دیدن مناظر زیبای طبیعت در دوران کودکی و نوجوانی، در این گرایش شابی به طبیعت بی تأثیر نبود. او اغلب عناصر تصویرسازی‌های خود را از دل طبیعت بیرون می‌کشد و احساسات و افکارش را در قالب مظاهر مختلف طبیعت برای مخاطب خود ترسیم می‌کند. اگر کسی یک بار دیوان او را مرور کند، خواهد دید که عناصر طبیعی، بخصوص جنگل، از بارزترین این پدیده هاست و حضور انبوهی در تصاویر شابی دارد.

پرداختن به طبیعت در شعر او دو گونه است: یک شکل آن، تصویری است که در نمونه‌های پیشین دیدیم؛ یعنی شاعر، پدیده‌ها را رمز دنیای واقعی خود قرار می‌دهد، از ظلم به تاریکی، از عشق به نور، از آرزوها به پرندگان و ... تعبیر می‌کند؛ در این جا شاعر از طبیعت کمک می‌گیرد تا تصویر درون و اندیشه خود را به تصویر بکشد. هدف، خود شاعر است و طبیعت وسیله. اما در شکل دیگر، شاعر در صدد وصف طبیعت بر می‌آید. ولی احساساتش در آنها منعکس می‌شود. از جمله آنهاست تصویر زیر:

ذَوْتُ فِي الرَّبِيعِ أَزَاهِيرُهَا فَنَمْنُ، وَ قَدْ مَصَّهِنَّ التُّرَابُ
لَوَيْنَ النُّحُورَ عَلَى ذَلَّةٍ وَ مُتَنَ وَ أَحْلَامَهُنَّ الْعِذَابُ
فَحَالَ الْجَمَالَ وَ غَاضَ الْعَيْبَرُ وَ أَذْوَى الرَّدَى سِحْرَهُنَّ الْعُجَابُ

(همان: ۴۷)

شکوفه‌ها در بهار خشکیدند و به خواب رفتند و خاک آنها را در خود مکید. گردن هایشان را به خواری پیچاندند و مردند و رویاهای شیرینشان پس زیبایی

دگرگون شد و بوی خوش خشکید و مرگ، زیبایی شگفت آورشان را خشکاند. گل‌ها را در بهار مجسم می‌کند که چگونه در این فصل شادابی و نشاط، به خواب رفته و خاک اندود شده‌اند، چگونه در لباس انسانی گردن‌های خود را به خفت و خواری خم کرده‌اند، بوی خوششان را از دست داده‌اند و مرگ، زیبایی شگفت‌انگیزشان را نابود کرده است.

این جانبخشی به گل‌ها و شکوفه‌ها، بارها در اشعار شابی تکرار می‌شود. در تابلوی زیبای زیر، گل‌هایی به تصویر کشیده می‌شود که لبخند زنان چشم به شفق و سرخی آسمان دوخته‌اند و در دل، آرزو و امید به زندگی را می‌پروراندند، اما سکوت حاکم بر شب، آرزوی آنها را در خود مدفون می‌کند. تاریکی و سکوت بر همه جا حکمفرما می‌شود. گل می‌میرد و چشمانش را به روی نور زندگی می‌بندد و تاریکی خیمه می‌افکند.

ها إنَّ أَزْهَارَ الرَّبِيعِ تَبَسَّمَتْ أَكْمَامُهَا

تَرْنَوَالِي الشَّفَقِ الْبَعِيدِ، تَغْرُّهَا أَحْلَامُهَا

فِي صَدْرِهَا أَمَلٌ يُحَدِّقُ نَحْوَ هَاتِيكَ النُّجُومِ

لَكِنَّهُ أَمَلٌ، سَتَلْحَدُهُ جَبَابِرَةُ الْوُجُومِ

فَلَسَوْفَ تَغْمُضُ جَفْنَهَا عَن كُلِّ أَضْوَاءِ الْحَيَاةِ

حَيْثُ الظَّلَامُ مُخَيِّمٌ فِي جَوْ ذِيَاكِ السُّبُاطِ

(همان: ۳۹)

هان که گل‌های بهار لبخند زد، به شفق دور دست چشم دوخته و رؤیاهایش او را فریفته. در سینه اش آرزویی است که به آن ستارگان خیره می‌شوند. اما آرزویی که جباران ترس، آن را در لحد قرار می‌دهد. پس پلک‌هایش را در برابر تمام نورهای زندگی می‌بندد. جایی که تاریکی در هوای خواب زمستانی، خیمه افکنده بود.

در این مقطع شعری، گل، بهار، ستارگان و تاریکی، رموزی از طبیعت پیرامون شاعرند. شابی خورشید را نیز در دردها و دلتنگی‌هایش شریک می‌سازد:

وَالشَّمْسُ أَضْجَرَهَا الْأَسَى فِي صَحْوِهَا وَهُجُوعِهَا

فَتَجَرَّعَتْ كَأْساً دَهَاقاً مِنْ مُشْعَشَعَةِ الشَّفَقِ

(همان: ۴۰)

مصیبت خورشید در خواب و بیداری رنجانده است و خورشید جامی پر از تشعشع شفق نوشیده است.

تصویر زیبا از غروب خورشید، دادن روحی انسانی از عالم بشری به این پدیده طبیعی است. در پایان هر روز، خورشید دلگیر از سختی‌ها به خواب می‌رود. شاعر، شفق سرخ رنگ غروب را شرابی سرخ فام مجسم می‌کند که خورشید خسته آن را سر می‌کشد و سر مست و لرزان به غار حیات پناه برده و آنجا به خوابی عمیق فرو می‌رود.

یکی دیگر از پدیده‌های طبیعت که در شعر شابی بسیار به چشم می‌خورد، شب است. تصویر شب در شعر او، تصویری هول انگیز و ترسناک است. او شب را نماد بدبختی و ترس می‌داند که آرزوها را می‌میراند و غم و اندوه در آن به اوج می‌رسد:

أَيُّهَا اللَّيْلُ، يَا أَبَا الْبُؤْسِ وَالْهَوْلِ يَا هَيْكَلَ الْحَيَاةِ الرَّهَيْبِ
أَنْتَ يَا لَيْلَ ذَرَّةٍ صَعِدْتَ لِلْكَوْنِ مِنْ مَوْطِئِ الْجَحِيمِ الْغَضُوبِ
أَيُّهَا اللَّيْلُ أَنْتَ نَعْمٌ شَجِي فِي شَفَاةِ الدُّهُورِ بَيْنَ النَّحِيبِ
فَأَرَى بُرْقِعاً شَفِيفاً، مِنَ الْأَوْ جَاعٍ، يُلْقَى عَلَيْكَ شَجْوَالِ الْكَيْبِ
وَبُؤْدَيْكَ، فِي ضَفَائِرِكَ السُّودِ، تَدْبُ الْأَيَّامُ أَيَّ دَيْبِ

(همان: ۴۹)

ای شب! ای پدر بدبختی و ترس! ای بدنه وحشتناک زندگی! تو ای شب! ذره‌ای هستی که از قدمگاه دوزخ به خشم آمده به هستی آمده ای! ای شب! تو آهنگ اندوهی میان شیون در لبان روزگار هستی! نقابی شفاف از درد بر تو می‌بینم که اندوه حزین آن را بر تو می‌اندازد و روزها به آرامی در گیسوان سیاهت حرکت می‌کنند.

او شب را غباری برخاسته از اعماق دوزخ مجسم می‌کند. به آن شخصیت

انسانی می‌بخشد و او را مخاطب خود می‌سازد. شابی، شب را نغمهٔ حزن انگیز بر لبان روزگار می‌خواند، آن را در لباس زنی به تصویر می‌کشد که نقابی بافته شده از ایاف غم بر چهره زده و در گیسوان سیاهش، روزگار به کندی حرکت می‌کند. " یکی از زیباترین گونه‌های صور خیال در شعر، تصرفی است که شاعر در اشیاء و عناصر بی جان طبیعت می‌کند و از رهگذر نیروی تخیل خویش، بدان‌ها حرکت و جنبش می‌بخشد و در نتیجه، هنگامی که از دریچهٔ چشم او به طبیعت و اشیاء می‌نگریم، همه چیز در برابر ما سرشار از زندگی و حرکت و حیات است. " (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۴۹)

شابی شب را شریک غم‌های خود می‌خواند و از او می‌خواهد تا اشک‌های چون مرواریدش را از چشم جاری کند و بر فقدان حبیب او بگریزد:

فَاذْرُفِي يَا مُقَلَّةَ اللَّيْلِ، الدَّرَارِي عِبْرَاتِ

حَوْلَ حَبِيٍّ، فَهوَ قَدْ وَدَّعَ آفَاقَ الْحَيَاةِ

بَعْدَ أَنْ ذَاقَ اللَّهْيَبِ

وَأَنْدِييَه

وَأَغْسَلِيَه

بِدُمُوعِ الْفَجْرِ مِنْ أَكْوَابِ زَهْرِ الزَّنْبِقِ

و ادفنیه بجلال، فی ضفاف الشفق

لیری روح الحبيب

(الشابی ۲۰۰۴: ۹۹)

ای مردمک شب! مرواریدهای اشک بر عشقم بریز که او افق زندگی را ترک کرده است! بعد از آنکه زبانهٔ آن را چشید، بر او ندبه کن و آن را بشوی با اشک‌های فجر و از جام شکوفهٔ زنبق و با شکوه آن را در ساحل شفق دفن کن تا روح حبیب را ببیند!

یا شب را خطاب قرار می‌دهد:

ها أنا أرنو فألفيك كَجَبَّارٍ عَظِيمٍ ساكناً جَلَّكَ الحُزْنُ و أضناك الوُجُوم

(همان، ۱۹۷۷: ۲۰۴)

هان! من چشم می‌دوزم و تو را مقتدری عظیم می‌یابم. اندوه تو را در بر گرفته و ترس تو را ضعیف ساخته است.

شب را انسان مقتدر و ویرانگری می‌بیند که غم و اندوه او را فرا گرفته و سکوت درد آور، آن را بیمار و نحیف ساخته است. درد دل و نجوا کردن با شب، در اغلب اشعار شابی وجود دارد. او در مقاطع بسیاری شب را مخاطب خود می‌سازد که لازمه آن جانبخشی به این پدیده است.

طبیعت شابی، طبیعتی محزون و غمگین است. گل هایش پژمرده، آسمانش ابری، شیش سنگین. عناصر طبیعت در این تصویرپردازی، زنده و پویا هستند. شب سخن می‌گوید و فجر جام می‌نوشاند:

أَسْمَعُكَ اللَّيْلُ نَدْبَ الْقُلُوبِ أَسْمَعُكَ اللَّيْلُ نَدْبَ الْقُلُوبِ
أَفِي قَلْبِكَ الْغَضَّ صَوْتُ اللَّهَيْبِ أَفِي قَلْبِكَ الْغَضَّ صَوْتُ اللَّهَيْبِ
أُرْتَلُّ أَنْشُودَةَ الْهَيَاوِيَةِ أُرْتَلُّ أَنْشُودَةَ الْهَيَاوِيَةِ
تُعَانِقُكَ اللَّوْعَةُ الْقَاسِيَةِ تُعَانِقُكَ اللَّوْعَةُ الْقَاسِيَةِ
أَأْرْشُفُكَ الْفَجْرُ كَأْسَ الْأَسَى أَأْرْشُفُكَ الْفَجْرُ كَأْسَ الْأَسَى

(همان، ۲۰۰۴: ۲۰۶)

ای گل زنبق دامنه! چه شده که تو را در آغوش اندوهی سخت می‌بینم؟ آیا در قلب شاداب تو صدای زبانه، سرود جهنم را تکرار می‌کند؟ آیا شب، ناله قلب‌ها را به گوشت رسانده و یا فجر، جام مصیبت را به تو نوشانده است؟

شب مأمّن حزن و اندوه و نماد درد و غم، ارتباطی عمیق با شاعر برقرار می‌کند. شریک او می‌گردد و همدرد با دردهای او می‌گردد. در این تصویر، شابی زنبق‌های دامنه کوه را ندا می‌دهد که چرا دردی سخت تو را در بر گرفته؟ آیا صدای زبانه آتش، ترانه نابودی را در قلب شادابت سروده؟ آیا شب صدای قلب‌های محزون را به گوش تو رسانده؟ آیا سپیده دم از جام مصیبت بر کام تو ریخته؟ آری! از نگاه شاعر، حزن و اندوه بشری است که باعث پژمردگی زنبق گردیده است.

نتیجه‌گیری

بیان احساسات و تصویر سیمای درون، هدف اصلی شاعر از تصویر سازی است. منابع و مصادری که شاعر، عناصر تصویرهای خود را از آنها الهام می‌گیرد، متعدّد است. اما مهمترین آنها طبیعت و واقعیت‌های پیرامون شاعر است؛ چرا که طبیعت یکی از عناصر مهمّ شعری شاعران رمانتیک، بخصوص شابی به شمار می‌آید. جانبخشی یا همان تشخیص، در بسیاری از تصاویر شابی به چشم می‌خورد. وجود حرکت و سیلان داشتن، از دیگر ویژگی‌های تصاویر شابی است.

رمز، یکی از انواع مهمّ تصویرگری، بخصوص در شعر معاصر است. شابی نیز در شعر خود بسیار از آن کمک می‌گیرد. یکی از بارزترین اسطوره‌ها و رمزهای شعر شابی، اسطوره پرنده توکا و اژدهاست که در تصویر وضعیت ملت خود استفاده کرده است.

بررسی مضامین تصویری شاعر نشان می‌دهد: مسأله مرگ یکی از موضوعات اساسی تصویرهای شعری اوست. در اشعار او، گاه با نظراتی متناقض درباره مرگ روبرو می‌شویم. مرگ، گاه روشن و نورانی و گاه تاریک و ظلمانی و زشت و ترسناک مجسم می‌شود.

یأس و امید نیز از دیگر مضامین تصویری اوست. شاعر با کمک عناصر حسی طبیعت، تصاویر مختلفی ارائه داده و گاه اندوه و امید را آمیخته و در کنار هم به تصویر می‌کشد که نشانگر امیدواری او در سختی‌ها و مصائب است.

یکی دیگر از مضامین به تصویر کشیده شده شابی، عشق است. عشق نیز در شعر او با تصاویری متضاد تعبیر می‌شود. گاه عشق، زمینی و گاه آسمانی، گاه ویرانگر و گاه احیاگر ترسیم می‌شود. عناصر برگرفته از طبیعت، از جمله مهمترین عناصر تصویرپردازی شابی در این مضمون است و در اغلب اشعار، عشق، نورانی و عقیف نمایان می‌شود.

ملت شاعر، از دیگر مضامین تصویر شعری اوست. در این تصویرها، عناصر مردم و استعمارگران و حاکمان ظالم ثابت بوده و شاعر از رخوت ملت خود شکوه می‌کند. عناصر تصویری او باز هم عناصر برگرفته از طبیعت است و شب و

تاریکی در اغلب آنها به چشم می‌خورد که رمز ظلم و استبداد است. همچنین در اغلب تصاویری که او از مردمش ترسیم می‌کند، عناصر تاریکی، فجر و غول تکرار می‌شود. در به تصویر کشیدن مستقیم عناصر طبیعت نیز شاعر با انعکاس عواطف و احساسات خود، ویژگی درونی خود را به آنها می‌بخشد. در اغلب این تصویرها، عناصر طبیعت خسته، اندوهگین و افسرده ترسیم شده اند که بخوبی دنیای درون شاعر را تبیین می‌کنند.

منابع

- ۱- ابوهلال العسکری (لا تا). الصناعتین، علی محمد البجاوی. محمد ابوالفضل ابراهیم. مطبعة عیسی البابی الحلبی و شرکاه، ط ۲.
- ۲- أرسطو طاليس (۱۹۷۳ م) فنّ الشعر، ترجمة وتحقّ عبد الرحمن بدوی. بیروت: دار الثقافة، ط ۲.
- ۳- ترحینی، فایز (۱۹۹۵ م) الأدب أنواع ومذاهب، بیروت: النخيل للطباعة و النشر و التوزیع، ط ۱.
- ۴- الجاحظ، أبو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب (۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م). الحيوان، تحقیق یحیی الشامی. بیروت: دار ومکتبة الهلال، لا ط.
- ۵- الجرجانی، عبد القاهر (۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹ م) دلائل الإعجاز، شرح محمد التنجی. بیروت: دار الكتاب العربی، ط ۳.
- ۶- الرأغب، عبد السلام احمد (۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۱ م) وظيفة الصورة الفنية فی القرآن الکریم. حلب: فصلت للدراسات والترجمة والنشر، ط ۱.
- ۷- دهمان، أحمد علی (۲۰۰۰ م) الصورة البلاغیة عند عبد القاهر الجرجانی، دمشق: وزارة الثقافة، ط ۲.
- ۸- الشابی، ابو القاسم (۱۹۹۷ م) دیوان، تعلیق یحیی شامی بیروت: دار الفكر العربی، ط ۱.
- ۹- الشابی، ابو القاسم (- ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۴ م) دیوان ابی القاسم الشابی و رسائله، شرح مجید طراد: بیروت دارالكتاب العربی.
- ۱۰- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۸۶) صورخیال در شعر فارسی، تهران: آگاه، چاپ ۱۱.
- ۱۱- الصغیر محمد حسین علی (۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م) الصورة الفنية فی المثل القرآنی، بیروت: دار الهادی، ط ۱.

- ۱۲- عصفور، جابر (۱۹۹۲م) الصورة الفنيّة في التراث النقدي و البلاغي، بيروت: المركز الثقافي العربي، (لاط).
- ۱۳- غنيمي هلال، محمّد (لاتا) دراسات ونماذج في مذاهب الشعر ونقده، القاهرة: نهضة مصر، (لاط).
- ۱۴- قاسم، عدنان، (۱۹۸۰م) الأصول التراثية في نقد الشعر العربي المعاصر، ليبيا: المنشأة الشعبية للنشر و التوزيع، ط ۱.
- ۱۵- قدامة بن جعفر (لاتا) نقد الشعر، تحقيق محمّد عبد المنعم خفاجي بيروت: دار الكتب العلمية، (لاط).
- ۱۶- الملائكة، نازك (۱۹۸۳) قضايا الشعر المعاصر، بيروت: دار العلم الملايين، ط ۷.
- ۱۷- ناصف، مصطفى (لاتا). الصورة الأدبية بيروت: دار الأندلس، (لاط).